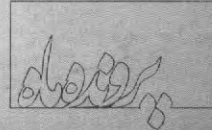


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



زمان مهدی زاده

گفت و گو با ایرج اسکندری، نقاش

جنگ و زندگی بایک قلم رنگ

که عده‌ای از نقاشان تحصیل کرده و گاهی فرنگ‌رفته قلم به دست گرفتند و بر دیوارها رنگ کشیدند تا حماسه و دلآوری در شهر جاودان شود. ایرج اسکندری نقاش پنجاه و یک ساله، متولد شهرستان کاشمر، در سال ۱۳۵۳ وارد دانشگاه هنر شد. او در دانشکده هنرهای تزئینی، در رشته نقاشی، مشغول تحصیل شد. تا سال ۱۳۵۷ مدرک کارشناسی را دریافت کرد. اینکه چگونه او نقاش انقلاب و جنگ شد، را از زبان خودش می‌شنویم. اسکندری که هم‌اکنون مدرس نقاشی دانشگاه است، از نخستین نقاشانی بود که نقش حماسه بر شهر زد. او دعوت ما را لبیک گفت و با حضور در محل نشریه سوره، ساعتی به گپ و گفت نشست.

بر بسیاری دیوارهای کلان‌شهر تهران، نقش‌هایی به چشم می‌آید که هر بیننده‌ای را یاد مردان مبارز و مدافعان از جان گذشته وطن می‌اندازد. گرچه روزبه‌روز این چشم‌انداز حماسی از دیوارها بیشتر محو می‌شود، اما هنوز بسیاری از مردم این نقش‌ها را به‌صورتی پررنگ و جاودانه، در ذهن خود، حفظ کرده‌اند. کشور ما، ایران، شرایط متفاوتی نسبت به تمام کشورهای دنیا دارد. شاید اگر در دهه شصت به تهران می‌آمدیم و دیوارهای مراکز فرهنگی شهر (حوالی میدان و خیابان انقلاب) را به نظاره می‌ایستادیم، این تفاوت فاحش به خوبی مشهود بود. سال‌های جنگ، سال‌های حماسه و شور بود. روزهایی

چه شد که به خارج از کشور رفتید و مشغول تحصیل شدید؟

پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، به فرانسه رفتم و در آنجا دوره‌هایی را به‌صورت آزاد گذراندم. در دانشگاه «بوزار» فرانسه قبول شدم، ولی ادامه ندادم. در آن زمان (در ایران) انقلاب شده بود. آمدم تا در خدمت انقلاب باشم. پس از بازگشت، ابتدا به دانشگاه هنرهای تزئینی - در چهارراه ولی عصر - رفتم که در آن وقت شده بود مجتمع دانشگاهی هنر. در آنجا طراحی تدریس می‌کردم. از سال ۵۸ تا اواخر ۵۹. در اواخر ۵۹ انقلاب فرهنگی شد. البته من برای فوق‌لیسانس ثبت‌نام کرده بودم که در بحبوحه جنگ وارد ارتش و به‌عنوان ستوان دو مشغول خدمت شدم. در عقیدتی سیاسی نیروی زمینی (در لویزان) کار فرهنگی می‌کردم. سال ۱۳۶۱ بود که پیشنهاد دادم که بیایم و در خیابان‌ها نقاشی کنیم. پذیرفتند و چند سرباز در اختیارم گذاشتند. نخستین تابلو را در خیابان انقلاب تقاطع خیابان قدس کشیدیم. مدرسه‌ای بود به نام «اتفاق» - که فکر می‌کنم هنوز هم باشد - روی دیوار آجری مشرف به خیابان انقلاب.

طرح و نقاشی آن دیوار را به خاطر دارید؟

جمعی از سربازان بودند. امام و یک عقاب نیز نقاشی شده بود. امام سربازان را به‌سوی عقاب هدایت می‌کردند. سوی دیگر تابلو کمک‌های مردمی برای جبهه بود.

برداشت و نظر شما راجع به عقاب، چه بود؟

عقاب به نوعی سمبل متخاصم و مهاجم بود.

چرا عقاب؟ چرا کرکس و لاشخور را سمبل متخاصم نکشیدید؟

عقاب، سمبل آمریکا شناخته شده است. طرح عقاب نیز شبیه همان آرم کشیده شده بود، و همین عقاب در سفارت آمریکا قرار داشت. هر کشوری گونه‌ای از حیات وحش را نماد خود می‌داند. مثل پاندا در چین و خروس در فرانسه.

مراحل کار چطور پیش رفت؟

عقاب را هم به طرح اضافه کردم و طرح تکمیل شد. دو نفر سرباز هم که نقاش بودند، آمدند کمک و اکنون از نقاشان خوب و بنام به حساب می‌آیند. جمشید حقیقت‌شناس و اگر اشتباه نکنم، مجید صالحی که بیشتر کار گرافیکی انجام می‌داد. این کار به پایان رسید و از جانب ارتش بسیار مورد استقبال قرار گرفت. پس از آن، استخدام در ارتش را به من پیشنهاد کردند. جزء نیروهای فعال محسوب می‌شدم و در بخش فرهنگی که زیر نظر عقیدتی سیاسی به فرماندهی حاج آقا صفایی بود خیلی فعال بودم. ایشان لطف داشتند و پیشنهاد دادند یک درجه ترفیع بگیرم و خانه سازمانی در اختیارم بگذارند. اما من تنها همان دو سال سربازی را به‌عنوان زندگی نظامی دوست داشتم.

در آن دو سال چه فعالیت‌های دیگری انجام دادید؟

اواخر خدمت سربازی بودم که وارد حوزه هنری شدم.

پیش از آن هم به‌صورت جدی نقاشی کشیده بودید؟

بله. پیش از خدمت سربازی روی یک پارچه نهمتری در موزه هنرهای معاصر نقاشی کشیدم. البته پارچه آویخته دیوار بود.

کار تابلوی خیابان چقدر زمان برد؟ ضمن اینکه آیا اساساً کارهای دیگری هم می‌کردید؟

کار خیابان انقلاب حدود دو ماه طول کشید. آن روزها معمولاً طرح‌هایی می‌کشیدیم که سازمان عقیدتی به جبهه می‌فرستاد. این طرح‌ها تبلیغات جبهه‌ها بود. هدفمان ترویج فرهنگ مقاومت و رشادت بود. برای مثال یک‌سری شعار بود و عباراتی که دور آن را تذهیب می‌کردیم.

بعد از آن وارد حوزه هنری شدید؟

بله. در آن روزگار هفتاد نفر هنرمند عضو این حوزه بودند. سی نفری هم کارمند داشت. مسئول حوزه حاج آقا زم بود که از من دعوت کرد در واحد تجسمی کار کنم. هنوز سال‌های اول جنگ بود. یکی دیگر از کارهایم روی دیوار بیست متری نیش خیابان صیای شمالی در خیابان انقلاب بود. تنهایی آن کار را انجام دادم. هنوز طرحش را دارم که در دوره اول مجله سوره چاپ شده بود. مطلبی هم درباره‌اش نوشته بودند.

طرح چه بود؟

جنگ و جبهه و رزمندگان بود. (طرح اولیه را هنوز دارد و به اعضای تحریریه نشان می‌دهد).

هنوز این طرح وجود دارد؟

نه. این هم از بین رفت.

کار رنگی بود؟

سیاه و سفید بود. با ارتفاع دو متر و طول بیست متر. کار خوبی هم شده بود.

فکر این کار از کجا آمد؟

هنر چیزی مثل سیاست، جنگ و اقتصاد است. همین مجسمه میدانگاهی انقلاب با بیست و هفت سال قدمت به موضوع جنگ می‌پرداخت که از بین رفت و هیچ‌کس چیزی نگفت. چطور اثری مربوط به جنگ و انقلاب را از یک شب تا صبح جمع می‌کنند؟ مسئولان می‌توانند از طریق همین کار هنری، اقتصاد مملکت را شوکفا کنند

امام یک اطلاعیه هفت ماده‌ای داده بودند. یک بند آن مربوط بود به اینکه هنرمندان با خلق آثار جبهه‌ها را حمایت کنند. من بدون هیچ سفارش و پیامی به خیابان رفتم و این کار را روی دیوار کشیدم. یک نردبان از حوزه گرفتم و با یک قلم رنگ شروع به کار کردم.

رنگ را خودتان خریدید یا از حوزه گرفتید؟

چیزی نبود. یک کم دوده و نفت و روغن می‌شد رنگ سیاه.

وقتی مشغول کار روی دیوار بودید کسی ایراد نمی‌گرفت؟

آن موقع‌ها اگر کسی می‌خواست کار انجام دهد، کسی مانعش نمی‌شد. کاری هم که من می‌کردم، خلاف عرف و اخلاق نبود.

زندگی تان چطور تأمین می‌شد؟

کارمند حوزه هنری بودیم. ماهیانه حدود چهار هزار تومان حقوقمان بود.

کار بعدی چه بود؟

پس از آن به حاج آقا زم پیشنهاد دادم در میدان فلسطین کار کنم. ایشان موافقت کردند. الان هم بقایایی از این کار در میدان فلسطین مانده است. این کار را هم تنهایی انجام دادم. طرح کامل را ارائه می‌دهم! البته سازمان تبلیغات روی نیمی از آن را رنگ زده است.

در آن دوره کدام کار برایتان بار مالی بیشتری داشت؟

پیش از این‌ها، وقتی خدمت سربازی بودم، وزارت ارشاد طرحی درباره حمایت و یادبود از جبهه‌ها و رزمندگان سفارش داد برای یک دیوار صد متری به ارتفاع هشت متر. آن طرح را کشیدم.

دیوار صد متری کجا داریم؟

قرار بود آن را بسازند. من پیشنهاد دادم کنار مصلی این کار را بکنند.

چقدر بابت آن طرح پول گرفتید؟

چیزی حدود سی و دو هزار تومان. مرکز هنرهای تجسمی وزارت ارشاد آن طرح را دور ماکت پیچیدند و دادند به فریدون صدیقی (مجسمه‌ساز) که آن را در میدان انقلاب اجرا کرد. پدرش هم میدان فردوسی را اجرا کرده بود.

کجای میدان انقلاب؟

همان نقش برجسته میان میدان که دو هفته‌ای می‌شود جمع شده است.

پیش از آن، در میدان انقلاب چه بود؟

دوره پهلوی یک ستون بود که مجسمه رضاشاه روی آن ساخته شده بود و در همان روزهای انقلاب، مردم آورده بودندش پایین.

عکس‌های شهدا چطور؟

بنیاد شهید آن را بیشتر به چهره‌نگاران سفارش می‌داد.

کارهای شما حول چه محورها و طرح‌هایی بود؟ من بیشتر روی ترکیب و کمپوزیسیون کار می‌کردم.

جنبه‌های هنری برایمان اهمیت بیشتری داشت. درباره عملیات‌ها و اتفاقات‌های مربوط به جنگ چقدر تابع روز بودید؟

در حوزه بچه‌ها روی جنگ کار می‌کردند.

چه کارهای دیگری انجام دادید؟

یکی دو تا نیست. حدود هفتاد هشتاد کار انجام دادم که اغلب آن‌ها در حوزه موجود است.

تا چه زمانی کار جنگی کشیدید؟

تا وقتی جنگ بود. فردای روز قبول قطعنامه، توسط امام، آمدند و نقاشی‌های خیابان انقلاب را پاک کردند. یک شبیه این کار را کردند. کمیته‌ای آمده بود که جنگ تمام شده و همه کارها باید پاک شود. رنگ خاکستری کشیدند روی نقاشی‌ها.

فعالیت‌های هنری در حوزه چطور پیش می‌رفت؟

شب‌های خیلی خاصی بود که حداقل ماهانه یک بار برگزار می‌شد. این شب‌ها معروف بود به شب‌های جالب که فقط برخی بچه‌های حوزه در آن شرکت داشتند. مبتکر آن محسن مخملباف بود. ماهانه یک بار، راجعه اخباری که در جامعه شایع بود و راجعه آثاری که بچه‌ها خلق کرده بودند، صحبت می‌شد. اوضاع و آثار را نقد و بررسی می‌کردیم.

در آن شب‌های جالب، شما موضوع پاک شدن دیوارها را در میان گذاشتید؟

معلوم نبود در حوزه فرهنگ، چه موضعی باید اتخاذ شود.

چون هنر حوزه، هنر دینی بود؟

نمی‌شد گفت دینی. هنری جهت‌دار بود. هنر دینی مثل تذهیب و کارهایی است که در مسجد انجام می‌شود، اما در حوزه بیشتر هنر سیاسی باب بود. یعنی بحث ایدئولوژیک مطرح بود.

چه مدتی مدیر واحد تجسمی بودید؟

از سال ۶۴ تا ۶۹ که پس از جنگ طرح دادم یک‌سری از بچه‌هایمان بروند موزه‌های دنیا را ببینند و طرحی نو دراندازیم. برنامه بازدید از هفت کشور و موزه‌هایش را دادم آقای زم تأیید کرد. ابتدا پیشنهاد دادند به چین برویم. یک گروه هفت هشت نفری بودیم که حوزه بلیت تهیه کرد و چون ویزای فرانسه حاضر شده بود، رفتیم فرانسه.

سرپرست گروه خودتان بودید؟

بله، چون پیش از آن فرانسه بودم، جاهایی را بلد بودم و زبان می‌دانستم. چند نفر از بچه‌های حوزه هم در فرانسه مشغول تحصیل بودند. مرحوم ابوالفضل عالی، مصطفی گودرزی، مجید حسینی‌راد و مسعود شجاعی طباطبایی، که در فرانسه تقریباً تمام موزه‌ها را دیدیم. موزه کشورهای دیگری را هم، پس از آن بازدید کردیم، سوریه، آذربایجان، مسکو در روسیه و...

پس از آن کار جدیدی شروع کردید؟

با توجه به ذهنیتی که بچه‌های حوزه داشتند، کارها

به سمت فلسطین رفت. حالا که جنگ خودمان تمام شده بود، کارها به سمت آن جنگ رفت.

غیر از شما شخص دیگری در عرصه تجسمی جنگ فعالیت می‌کرد؟

منوچهر صفرزاده، که به «مش صفر» مشهور شده بود، روی دیوارهای پایانه جنوب آثاری خلق کرده بود. بهرام دبیری نیز در پایانه یک کار کرده بود. آن‌ها اهل حوزه‌های هنری نبودند، اما هنرهای تجسمی - با موضوع جنگ - فصل مشترکمان بود.

رابطه طراحی و طراحی با مضمون یک اثر چه چیزهایی را شامل می‌شود؟

طرح، مفهوم مضمون است. بگذارید از ابتدای هنرهای تجسمی دوره جنگ در عصر مدرن بگویم. در سال‌های ۴۰ تا ۴۴ که آتش جنگ اروپا و کشورهای زیاد دیگری را می‌سوزاند، نقاشی اروپا به سمت فتوریزم رفت. پیش از آن کوبیسم و امپرسیونیسم و مکاتب دیگر اجرا شده بود. در فتوریزم نشانه‌هایی از جنگ به‌وضوح دیده می‌شود. اینکه هنرهای تجسمی جنگ نشانه‌های مشترک دارد، سبک یا مکاتب فتوریزم شناخته شده است.

شما جبهه رفتید؟

من سال ۱۳۶۱ که در ارتش برای خدمت سربازی ثبت‌نام کردم، هدفم رسیدن به جبهه بود. آن موقع لیسانس هم داشتم. پیش از آنکه برای ثبت‌نام بروم، یک مصاحبه و گزارش از کارم در موزه هنرهای معاصر در روزنامه جمهوری/اسلامی چاپ شده بود. در آن مصاحبه من از پیوند ارتش و مردم و آثار هنری صحبت کرده بودم و روزنامه‌نگار آن را تیتیر کرده بود. آن روزها مرحوم «ظهيرنژاد» فرمانده ستاد مشترک بود. از دفتر آقای ظهيرنژاد به من تلفن کردند و گفتند: «ایشان با شما کار دارد.» هنوز به ارتش نرفته بودم. رفتم چهارراه قصر، ساختمان ستاد مشترک که آن روزگار، فرمانده کل قوا بود. آقای ظهيرنژاد به من گفتند: «در مصاحبه‌ات گفته‌ای بعد از انجام اثر هنری در موزه معاصر، می‌خواهی بروی خدمت نظام.» سپس پرسیدند: «آیا حضری بیایی پیش ما.» گفتم: «فرقی ندارد. من می‌خواهم به لباس نظامی لباس شوم و خدمت سربازی‌ام را انجام دهم.» به دستور ایشان، دفترچه آماده به خدمت گرفتم و دو ماه دوره آموزشی دیدم. فرمانده یادگان اجازه نداد من بروم پیش آقای ظهيرنژاد. در همان جا در واحد عقیدتی سیاسی مشغول خدمت شدم، اما از ابتدا هدفم جبهه بود. پس از شش ماه که دوره دیدم، وارد عقیدتی سیاسی شدم.

هنگامی که قلم دست می‌گرفتید و مشغول کار می‌شدید، روی دیوار یا بوم چه حسی داشتید؟

پس از گذشت بیست و پنج سال نمی‌توانم بگویم چه حسی داشتم. اما کارهایی که در آن زمان انجام داده‌ام، نشان می‌دهد چه حسی داشتم.

الان هم درباره جنگ اثری می‌کشید؟

جنگ به آن معنی که توپ و تانک باشد نه، اما موضوع همین هشتاد کاری که در آثار حوزه است، نشان‌دهنده جنگ است.

ذهنیت افراد با ذهنیت زمان جنگ چقدر تغییر کرده است؟

نقاش و هنرمند نمی‌تواند بگوید کار من خارج از



فردای روز قبول قطعنامه، توسط امام، آمدند و نقاشی‌های خیابان انقلاب را پاک کردند. یک شبیه این کار را کردند. کمیته‌ای آمده بود که جنگ تمام شده و همه کارها باید پاک شود. رنگ خاکستری کشیدند روی نقاشی‌ها.

در آن شب‌ها گاهی مهمانانی دعوت می‌شدند. آن شب آقای جنتی که در آن دوره، مسئول سازمان تبلیغات بود، حضور داشت. نگاه آن‌ها این بود که چون جنگ تمام شده، باید روزهای دشوارش را به فراموشی سپرد. کشور وارد مرحله جدیدی شده و باید رو به جلو حرکت کنیم.

واکنش بچه‌های حوزه هنری چطور بود؟

بهت‌زده شده بودند. هشت سال سوزه کارها درباره فرهنگ مقاومت و ایثار بود. حالا می‌گفتند جنگ تمام شده، حال و هوایش را بگذارید کنار. همه می‌خواستند بدانند از این پس، چه کار کنند! خیلی

حیطه مبارزه است. ما اگر کاری خلق می‌کنیم، برای شکل گرفتن یک دنیای بهتر است. اگر شما کارهای آخر مرا ببینید، شاید شوکه شوید. هر کس کارهای فعلی مرا می‌بیند می‌گوید، این‌ها کار سیاسی است. درحالی‌که به لحاظ ظاهر خیلی متفاوت هستند و حتی من طبیعت هم کار کرده‌ام.

نگاه شما به جنگ چگونه است؟

فکر نمی‌کنم کسی باشد و بگوید من با جنگ موافقم، یا اینکه بگوید جنگ چیز خوبی است. ولی وقتی که دشمن وارد خانه شما شده و شما را تهدید می‌کند، در این حالت هر کس وظیفه‌ای دارد. ما هم با کار هنری

رئیس دانشکده هنرهای تجسمی دانشگاه هنر هستیم. در رشته نقاشی هم تدریس می‌کنم.

در دانشگاه رشته‌ای به نام نقاشی جنگ داریم؟

لزومی ندارد. دانشجو می‌آید و نقاشی یاد می‌گیرد. اگر ذهنیت دانشجو در هر مقوله‌ای تربیت پیدا کند، به همان کار می‌پردازد. نقاشی را یاد می‌گیرد، بعد می‌رود مثلاً نقاش سنتی، نقاش مدرن، مذهبی، سیاسی، جنگ و غیره می‌شود.

به‌هر حال پس از هشت سال جنگ، این نیاز به نظر می‌رسید که مردم نیاز به آرامش دارند. نشانه‌های جنگ باید تا حدی زوده می‌شد. آن

الان به من بگویند بیا و فلان کار را بکن قبول نمی‌کنم. می‌گویم: «پول بدهید تا کار کنم. دیگر کسی داوطلبانه کار نمی‌کند.»

به چه دلیلی این‌گونه شده است؟

برای اینکه همان زمان من کارهایی کردم که حالا می‌بینم، هیچ اتفاقی نیفتاده است. ولی همان آدم‌هایی که آنجا بوده‌اند، حالا برج‌های چند میلیاردی ساخته‌اند.

یعنی شما از غافله جا مانده‌اید؟

اتفاقاً من به آنچه هستیم، افتخار می‌کنم.



انجام وظیفه کرده‌ایم. باز هم اگر مجبور شویم همین کار را خواهیم کرد.

الان هم اگر شرایط آن‌گونه‌ای پیش بیاید - این درست که از من سنی گذشته است، اما اگر پسر من بیاید و بگوید من می‌خواهم بیروم، جلوی من را نمی‌گیرم، نمی‌گویم که ما اشتباه کرده‌ایم.

چه چیزی از کارتان مغفول مانده که آن زمان باید انجام می‌دادید و ندادید؟

ما کار خودمان را کرده‌ایم. اگر هم کاری هست که مردم ندیدند، اشکال کار از مسئولان بوده است. کارهای فراوانی در حوزه هنری و بیشتر از آن، در خانه دارم، اما هیچ‌یک از مسئولان نیامدند. باید این کارها به شکل کتابچه یا بروشوری درمی‌آمد و در کشورهای خارجی پخش می‌شد.

تا به حال نمایشگاهی داشته‌اید؟

من حدود هشت نمایشگاه انفرادی در ایران داشته‌ام و تقریباً در همه کشورهای که رفته‌ام نمایشگاه گذاشته‌ام.

نشانه‌ها پاک شد، حال باید برای نسل جدید چه کار کنیم؟

فکر می‌کنم آن فرهنگی که در آن مقطع به وجود آمد، باید به گونه‌ای حفظ شود. مثلاً موزه‌ای برای آن در نظر گرفته می‌شود. الان اشخاصی مثل مرتضی سرهنکی می‌خواهند فرهنگ جبهه را جمع کنند. گروهی هم بیایند و هنر آن دوران را جمع کنند. عده‌ای هم بیایند بخش‌های دیگری مثل لباس آن دوره را جمع‌آوری کنند. این مجموعه در موزه‌ای گردآوری شود تا مثلاً پسر من که می‌خواهد اطلاعاتی راجع به آن دوران کسب کند، وارد این موزه شود و اطلاعات لازم را به دست آورد. این کار اشتباهی است اگر بگویم حالا که جنگ تمام شد، ما هم آثاری را که مربوط به آن دوره است، از بین ببریم. به‌هر حال جنگ یک مقطعی بوده، در آن دوران ارزش‌هایی بوده و عمارتی ساخته شده است. جنگ هرگز مثل آن دوران تجدید نمی‌شود. در آن دوره همه کارها داوطلبانه انجام می‌شد، همین

پس چرا دیگر حاضر به کار داوطلبانه نمی‌شوید؟

من در دوره‌ای کار کرده‌ام و از زندگی عقب افتاده‌ام و حالا باید جبران کنم. حالا اگر طرح ترافیک بخواهم بگیرم، می‌گویند اول دویست و پنجاه هزار تومان بریز به حساب. درحالی‌که من استاد دانشگاهم و محل کارم در محدوده طرح ترافیک است. ضمن اینکه الان هم برای مملکت کار می‌کنم. ولی هر کاری دارم، باید هزینه‌اش را بپردازم. دیگر کسی توجه نمی‌کند که من نقاش انقلابیم.

الان هم زندگی سالمی دارم. افتخار می‌کنم که داشته‌هایم از قیل رانت‌خواری و این‌ها نیست.

حرف آخر؟

وقتی با من تماس گرفتید و گفتید می‌خواهید برای جنگ گفت‌وگو کنید، تعجب کردم. البته اگر چند سال پیش بود، شاید قبول نمی‌کردم؛ اما حالا مدتی گذشته است. من تا کنون درباره جنگ مصاحبه‌ای نداشته‌ام.

حرف آخرم این است که مسئولان هنر را جدی بگیرند (چون فکر می‌کنم تا الان، آن را شوخی گرفته‌اند). هنر چیزی مثل سیاست، جنگ و اقتصاد است. همین مجسمه میدانگاهی انقلاب با بیست و هفت سال قدمت به موضوع جنگ می‌پرداخت که از بین رفت و هیچ‌کس چیزی نگفت. چطور اثری مربوط به جنگ و انقلاب را از یک شب تا صبح جمع می‌کنند؟ مسئولان می‌توانند از طریق همین کار هنری، اقتصاد مملکت را شکوفا کنند. متأسفانه فکر می‌کنند، هنر وسیله لهو و لعب است. درحالی‌که این‌طور نیست. باید به آن جدی‌تر بپردازند. ■

هیچگاه از شهدا و قهرمانان جنگ، چهره‌نگاری کرده‌اید؟

خیلی کار کردم. وقتی سید مرتضی آوینی شهید شد، من یک چهره‌نگاری از چهره ایشان کشیدم که روز تشییع جنازه در حوزه هنری بود، ولی بعدها ناپدید شد.

شما به قهرمان‌پروری در جنگ یا در کار خودتان اعتقاد دارید؟

به‌هر حال چهره‌نگاری از قهرمانان ملی بخشی از کار نقاشی است. من قبل از انقلاب، روی تصویر امام کار کردم. عکس بزرگ این کار در حدود ۲×۲ متر در چهارراه ولی عصر موجود است.

در حال حاضر در کجا مشغول هستید؟

هشت سال سوژه کارها درباره فرهنگ مقاومت و ایثار بود. حالا می‌گفتند جنگ تمام شده، حال و هوایش را بگذارید کنار. همه می‌خواستند بدانند از این پس، چه کار کنند! خیلی معلوم نبود در حوزه فرهنگ، چه موضعی باید اتخاذ شود.